



Re-Empowerment of Donald Trump and the Semiotics of Emerging Trends in U.S. Foreign Policy (with Emphasis on China, Russia, and Iran)

Fatemeh Soleimani Pourlak¹

1. Assistant Professor of International Relations, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Chalous Branch, Islamic Azad University, Chalous, Iran. m.soleimani@yahoo.com

Abstract

The re-empowerment of Donald Trump reflects signs of trends indicative of a “change” in U.S. foreign policy. Proceeding from the assumption that Trump’s foreign policy is concentrated on three countries in three regions—Russia in Eurasia, Iran in West Asia, and China in the Asia-Pacific—this article addresses the question of what goals and strategy the signs of change in Trump’s U.S. foreign policy reflect in confronting the new focal points of conflict. The hypothesis is that the changing trends in Trump’s foreign policy reflect signs of a strategy of “delegating security responsibilities to regional (European) allies,” “maximizing layered pressures (against Iran),” and “rebalancing (vis-à-vis China),” so as to bring about rapid crisis management (“peace through strength”) in Europe and West Asia, and temporally calibrated threat management in the Asia-Pacific. The applied objective of the article is to arrive at strategic implications for the sphere of Iran’s foreign policy through a theoretical explanation of Trump’s foreign policy. The theoretical foundation of the article is neoclassical realism, so that the signs of change in U.S. foreign policy may be identified on the basis of variables at both the unit and systemic levels. Within this framework, and based on a descriptive-analytical approach, the method of documentary study is employed in order to explain the new strategy of U.S. foreign policy on the basis of ongoing event-trend indicators. The findings suggest that, in Trump’s foreign policy, West Asia and Europe are no longer regarded as vital interests of the United States, but rather as important interests; by contrast, the Asia-Pacific has come to occupy the sphere of its vital interests. Accordingly, Trump’s ultimate strategy is one of rebalancing against China.

Keywords: United States, Iran, Trump, China, Russia

Volume info

Vol. 5
Series: 20
Winter 2026
P.P: 40-70

Article Type

Research Paper

Article History

Received:
12 May 2025
Revised:
25 January 2026
Accepted:
22 May 2026
Published:
08 June 2026

ISSN – E-ISSN

ISSN: 2821-0247
E-ISSN: 2783-4743



Cite this article: Soleimani Pourlak, F. (2026). Re-Empowerment of Donald Trump and the Semiotics of Emerging Trends in U.S. Foreign Policy (with Emphasis on China, Russia, and Iran). *American Strategic Studies*, 5(4), 40-70. DOI 10.47176/ASR.2026.1307



Publisher: Imam Hossein University.

© The Author(s).



بازقدرت‌یابی دونالد ترامپ و نشانه‌شناسی روندهای نوین سیاست خارجی آمریکا (با تأکید بر کشورهای چین، روسیه و ایران)

فاطمه سلیمانی پورلک^۱

۱. استادیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران. m.soleimani@yahoo.com

چکیده

بازقدرت‌یابی دونالد ترامپ نشانه‌هایی از روندهای ناظر بر «تغییر» سیاست خارجی آمریکا را بازتاب می‌دهد. با مفروض‌انگاری تمرکز سیاست خارجی ترامپ بر سه کشور در سه منطقه (روسیه در اوراسیا، ایران در آسیای غربی و چین در آسیا-پاسیفیک) به این پرسش پرداخته می‌شود که نشانه‌های تغییر روند سیاست خارجی آمریکای ترامپ چه اهداف و راهبردی را در برخورد با کانون‌های جدید درگیری بازتاب می‌دهند؟ فرضیه آن است که تغییر روندهای سیاست خارجی آمریکای ترامپ نشانه‌هایی از راهبرد «مسئولیت‌سپاری امنیتی به متحدان منطقه‌ای (اروپایی)»، «حداکثر سازی فشارهای لایه‌بندی شده (ایران)» و «بازموازنه‌سازی (چین)» را منعکس می‌سازد تا به مدیریت سریع بحران (صلح از طریق قدرت) در اروپا و آسیای غربی و مدیریت زمان‌مند تهدید در آسیا-پاسیفیک بینجامد. هدف کاربردی مقاله آن است تا از رهگذر تبیین نظری سیاست خارجی ترامپ به دلالت‌های راهبردی در حوزه سیاست خارجی ایران نائل آید. پشتوانه نظری مقاله را واقع‌گرایی نوکلاسیک تشکیل می‌دهد تا نشانه‌های تغییر در سیاست خارجی آمریکا بر پایه متغیرها در دو سطح واحد و سیستم شناسایی شوند. در این چارچوب، بر مبنای رویکرد توصیفی-تحلیلی از روش مطالعه اسنادی استفاده می‌شود تا راهبرد نوین سیاست خارجی آمریکا بر اساس نشانه‌های رویدادی-روندی جاری تبیین شود. یافته‌ها حکایت از آن دارند که آسیای غربی و اروپا در سیاست خارجی ترامپ دیگر نه منافع حیاتی آمریکا بلکه منافع مهم آن تلقی می‌شوند و در مقابل آسیا-پاسیفیک در حوزه منافع حیاتی آن جای گرفته و از این رو، راهبرد غایی ترامپ بازموازنه‌سازی در برابر چین است.

کلیدواژه‌ها: آمریکا، ایران، ترامپ، چین، روسیه.

سال و شماره

سال ۵، پیاپی: ۲۰
زمستان ۱۴۰۴
صص: ۷۰-۴۰

نوع مقاله

مقاله پژوهشی

سابقه مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۲/۲۲

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۱/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۰۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۳/۱۸

شاپا چاپی و الکترونیکی

شاپا چاپی: ۲۴۷-۲۸۲۱
الکترونیکی: ۴۷۴۳-۲۷۸۳



استناد: سلیمانی پورلک، فاطمه. (۱۴۰۴). بازقدرت‌یابی دونالد ترامپ و نشانه‌شناسی روندهای نوین سیاست خارجی آمریکا (با تأکید بر کشورهای چین، روسیه و ایران). مطالعات راهبردی آمریکا، ۵(۴)، ۷۰-۴۰. [10.47176/ASR.2026.1307](https://doi.org/10.47176/ASR.2026.1307)

©
نویسندگان.

ناشر: دانشگاه جامع
امام حسین(ع).



OPEN ACCESS

مقدمه

باز قدرت‌یابی ترامپ همگان را به انتظار تغییر سیاست خارجی آمریکا نشانده است؛ چراکه انتخاب ترامپ جمهوری خواه در ترکیب با اکثریت هم‌حزبی‌هایش در مجلس سنا و کنگره فصل جدیدی در سیاست (داخلی و خارجی) ایالات متحده به شمار می‌آید. اگر تأثیرات به تغییرات تعبیر شوند، باید اذعان داشت که سیاست واشینگتن تحت ریاست جمهوری ترامپ آمیزه‌ای از «تغییر/تداوم» به نظر می‌رسد. این رویکرد دوجبهی بر احتمالات آینده‌نگرانه و گمانه‌زنی‌ها در قیاس با سیاست‌های دور اول ریاست جمهوری ترامپ، مقایسه با سیاست‌های بایدن و شعارها و مواضع ترامپ حاصل می‌شود تا دلالت‌ها به سوی وجوه متغیر سیاست خارجی وی در دور دوم ریاست جمهوری‌اش استنباط شود.

اهمیت تغییرات از آن جهت است که برگزاری انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۴ در آمریکا مقارن با دو جنگ بزرگ در اروپای شرقی و آسیای غربی بود. این دو جنگ در کنار تداوم صعود چین باعث شده‌اند رئیس‌جمهور آمریکا همچنان سه بازیگر تجدیدنظرطلب (روسیه، ایران و چین) را در کانون سیاست خارجی قرار دهد. اما این «تداوم استراتژیک دوحزبی» به معنای نادیده‌انگاری تغییر راهبرد از دولتی به دولت دیگر، در نتیجه انتقال قدرت از حزبی (دموکرات) به حزبی دیگر (جمهوری خواه) نیست. نشانه‌های تفاوت را می‌توان در بررسی سیاست خارجی ترامپ دریافت.

نشانه‌های تغییر سیاست خارجی آمریکا در دوره ترامپ، نگارنده را به سمت خصائل سیستمی (بین‌المللی) و کارگزاری (داخلی) سوق داد. آنچه سبب گشته تا روند سیاست خارجی آمریکا در این دوران بیش از سایر دوره‌ها به موضوع مطالعه تبدیل شود، تفاوت‌های نظام فکری و شخصیتی رئیس‌جمهور و هم‌چنین بی‌نظمی‌های سیستمی است. بر این اساس، مقاله حاضر تمرکز سیاست خارجی ترامپ بر سه کشور در سه منطقه استراتژیک شامل روسیه در اوراسیا، ایران در آسیای غربی و چین در آسیا-پاسفیک را مفروض انگاشته و این پرسش را دنبال می‌کند که نشانه‌های تغییر روند در سیاست خارجی آمریکای ترامپ چه اهداف و راهبردی را در برخورد با کانون‌های جدید درگیری بازتاب می‌دهند؟ فرضیه آن است که تغییر روندهای سیاست خارجی آمریکای ترامپ نشانه‌هایی از راهبرد «مسئولیت سپاری امنیتی به متحدان منطقه‌ای (اروپایی)»، «حداکثرسازی فشارهای لایه‌بندی شده (ایران)» و «بازموازنه‌سازی (چین)» را منعکس می‌سازد تا در کوتاه‌مدت به

مدیریت سریع بحران (صلح از طریق قدرت) در اروپا و آسیای غربی و مدیریت زمان‌مند تهدید در آسیا- پاسیفیک بینجامد.

هدف آن است که راهبرد نوین سیاست خارجی آمریکا از طریق تبیین نشانه‌های تغییر در پرتو نظام شخصیتی ترامپ و بستر سیستمی بین‌المللی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد تا از رهگذر آن زمینه ارائه مدل‌ولیات سیاست‌گذارانه برای ایران فراهم شود. از این رو، پشتوانه نظری مقاله را واقع‌گرایی نوکلاسیک تشکیل می‌دهد تا نشانه‌های تغییر در سیاست خارجی آمریکا بر پایه ویژگی‌های ساختاری بین‌المللی و کارگزاری داخلی شناسایی شوند. در مقاله حاضر، سیاست خارجی آمریکا به‌عنوان فرایندی مستمر/ متغیر که بر داده‌های مختلف زمانی از دوره‌های قبلی ریاست‌جمهوری تا دوره جدید پیش روی ترامپ مبتنی است، توصیف و سپس با اتکا به استنتاج‌های نظری روندهای جدید و آینده تبیین می‌گردد.

۱- پیشینه پژوهش

به‌واسطه نبودگی موضوع مورد مطالعه، مقالات علمی کمتری در مقایسه با تحلیل‌های خبری کوتاه، به‌ویژه به زبان فارسی به سیاست خارجی آمریکای تحت حاکمیت ترامپ پرداخته‌اند. با وجود این، منابع موجود به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

دسته اول، منابعی که بر اساس مواضع اعلامی ترامپ به تحلیل سیاست خارجی وی نسبت به کشورهای هدف پرداخته‌اند. نویسندگان هم‌چون عبدالخانی (۱۴۰۴) «الگوی کنش سیاسی ترامپ در دوره دوم ریاست جمهوری و امکان‌های راهبردی جمهوری اسلامی ایران برای مقابله با آن»، راینهولد^۱ (۲۰۲۵) «دولت دوم ترامپ: سیاست خارجی، خاورمیانه و اسرائیل»، پوقوسیان^۲ «سیاست خارجی ایالات‌متحده تحت ریاست‌جمهوری ترامپ: خاورمیانه، مدیترانه شرقی و دریای سیاه»، اوتس^۳ (۲۰۲۴) «ترامپ، پوتین و پیام‌هایی درباره اوکراین در انتخابات ۲۰۲۴ ایالات‌متحده»، گرویتل^۴ (۲۰۲۵) «خوب، بد، زشت: بازگشت ترامپ به کاخ سفید چه معنایی برای رقابت استراتژیک ایالات‌متحده با روسیه و چین دارد؟»، کرایف^۵ «مبارزه اقتصادی ترامپ علیه چین به‌مثابه

¹ Jonathan Rynhold

² Benyamin Poghosyan

³ Sarah Oates

⁴ Gerlinde Groitl

⁵ Olexandr Kraiev

ابزار بازدارندگی ترکیبی»، انتصار و افراسیابی (۲۰۲۰) «ترامپ و ایران؛ از سد نفوذ تا رویارویی» سیاست خارجی ترامپ را در برابر ایران (در آسیای غربی)، روسیه (در اروپا) و چین در (آسیا-پاسیفیک) مورد مطالعه قرار داده‌اند. آن‌ها نشان داده‌اند که ترامپ در تغییر سیاست خارجی آمریکا در برابر سه کشور هدف مصمم است تا به تهدید منطقه‌ای ایران پایان دهد، با روسیه بر سر جنگ اوکراین مصالحه نماید و در نهایت چین را آماج سیاست تهاجمی قرار دهد.

دسته دوم، آثاری که به تبیین کلی سیاست خارجی ترامپ بر اساس نظریه‌های روابط بین‌الملل پرداخته‌اند. نویسندگانی همچون عثمان^۱ (۲۰۲۵) «تجزیه و تحلیل انتظارات سیاست خارجی ترامپ» و لافلمن^۲ (۲۰۲۳) «شوک ترامپ: پوپولیسم و تغییر روایت‌های سیاست خارجی ایالات متحده» در سطح تحلیل خرد سیاست خارجی ترامپ را تجزیه و تحلیل و ریشه‌های تغییرات را در خصائل شخصیتی ترامپ جستجو می‌کنند. گروهی دیگر، همچون نائو^۳ (۲۰۲۰) «ترامپ و سنت‌های سیاست خارجی آمریکا»، تیم^۴ (۲۰۲۴) «تأثیر واقع‌گرایی بر سیاست خارجی ایالات متحده در دوران ریاست جمهوری ترامپ» و تاسینار^۵ (۲۰۲۴) «احیاء واقع‌گرایی جکسونی: سیاست خارجی ترامپ در دور دوم» روایتی در سطح کلان از سیاست خارجی ترامپ ارائه می‌کنند و از نظریه واقع‌گرایی تهاجمی بهره می‌گیرند.

دسته سوم، منابعی که جهت‌گیری‌های کلان سیاست خارجی آمریکا را در دوران ترامپ مورد بررسی قرار داده‌اند. دامبروسکی^۶ (۲۰۲۴) «ترامپ، پروژه ۲۰۲۵ و استراتژی کلان آمریکا»، ابراین^۷ (۲۰۲۴) «بازگشت صلح از طریق قدرت: سیاست خارجی ترامپ»، درزنر^۸ (۲۰۲۴) «پایان استثناء‌گرایی آمریکایی»، بانو^۹ (۲۰۲۴) «چگونه انتخاب مجدد ترامپ بر سیاست خارجی ایالات متحده تأثیر خواهد نهاد؟»، کریمی‌فرد (۱۴۰۳) «ترامپ‌پس و چشم‌انداز آن؛ تشدید بحران هویتی لیبرال دموکراسی در انحطاط ارزش‌های بنیادین آمریکا در دوران ریاست جمهوری دونالد

¹ Rose Ottoman

² George Löfflmann

³ Henry R. Nau

⁴ Adam Taim

⁵ Omer Tasoinar

⁶ Peter Dombrowski

⁷ Robert C. O'Brien

⁸ Daniel W. Drezner

⁹ Pavel K. Baev

ترامپ» بر این باورند که ترامپ به تغییر اساسی سیاست خارجی آمریکا دست می‌زند، به بسیاری از سنت‌ها همچون استثناء‌گرایی و مأموریت‌گرایی آمریکایی پایان می‌بخشد و روابط خارجی آمریکا را بر اساس ملی‌گرایی اقتصادی و قدرت‌نمایی نظامی بنا می‌نهد.

دسته چهارم، منابعی که تأثیرات سیاست خارجی ترامپ بر نظم بین‌المللی را مورد ارزیابی قرار داده‌اند. کلینگبیل و باومن^۱ (۲۰۲۴) «ترامپ ۲ در دوره آشوب سیاسی؟ پیامدهای احتمالی دور دوم ریاست‌جمهوری ترامپ بر سیاست بین‌الملل و اروپا»، جاسمین و حسین^۲ (۲۰۲۵) «ترامپ ۲: بازتعریف نقش آمریکا در نظم جهانی»، داوینها و داتون^۳ (۲۰۲۵) «آمریکا به‌عنوان یک قدرت تجدیدنظرطلب: ترامپ، «اول آمریکا» و نظم بین‌الملل»، لوکاتلی و کاراتی^۴ (۲۰۲۳) «میراث ترامپ و نظم بین‌الملل لیبرال: چرا ترامپ در نهادینه‌سازی دستور کار ضد جهانی شکست خورد؟» و سون و یو^۵ (۲۰۲۵) «منطق ترامپ‌پستی حکمرانی جهانی در نظم جهانی پسانئولیبرالی رقابت‌آمیز» از جهات مختلف به نقش و تأثیرات ساختاری سیاست ترامپ بر نظام بین‌المللی می‌پردازند، او را بازیگر تجدیدنظرطلب می‌دانند که در تلاش او برای حفظ نظم هژمونیک آمریکایی و نه نظم لیبرال غربی برآمده است. در مقابل، نویسندگانی دیگر همانند درج (۱۴۰۴) «الگوی رفتاری ایران، روسیه و چین در گذار به نظم جهانی چندقطبی» به امکان سقوط و فروپاشی جهان تک‌قطبی، تضعیف نظم آمریکامحور و ظهور نظام چندقطبی در نتیجه ارتقاء جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی ایران، روسیه و چین به‌عنوان قدرت‌های در حال ظهور می‌پردازد.

مقاله حاضر مطالعه سیاست خارجی ترامپ را از یک سو محدود به ایران، روسیه و چین ساخته و دلیل گزینشگری موضوعی نیز ارتباط نزدیکی است که بین این سه کشور برقرار شده؛ به گونه‌ای که نوع معامله ترامپ با هر یک از آن‌ها بر سرنوشت دو بازیگر دیگر تأثیر می‌نهد. از سوی دیگر، در روند کاوی سیاست خارجی ترامپ در برابر این سه کشور و تبیین نشانه‌های رفتاری و گفتاری او از نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک بهره گرفته شده است. برخلاف سایر نویسندگان که یا از منظر واقع‌گرایی تهاجمی و یا بر اساس شخصیت‌شناسی ترامپ سیاست خارجی او را در دوره‌های اول و

¹ Stephen Klingebiel, Maxx-Otto Baumann

² Iffat Ara Jasmin, Imran Hosen

³ Luis Da Vinha, Anthony Dutton

⁴ Andrea Locatelli, Andrea Carati

⁵ Jin Sun, Hanzhi Yu

دوم مورد مطالعه قرار داده‌اند، مقاله حاضر واقع‌گرایی نوکلاسیک را برگزیده تا در چارچوب آن نشانه‌های تغییرات گزینش شده سیاست خارجی آمریکا در دور دوم قدرت‌یابی ترامپ را در دو سطح کلان (سیستمی که عمدتاً به رقابت قدرت ارجاع می‌دهد) و خرد (ویژگی‌های کارگزاری و داخلی آمریکا) تبیین کند.

۲- روش پژوهش

مقاله پیش‌رو برای نیل به هدف پیش‌گفته، با تمرکز بر تحلیل نظری به همسویی شخصیت بحث‌برانگیز ترامپ و شعار «اول آمریکا»^۱ او با سنت‌های تاریخی آمریکا و نظم ساختاری بین‌المللی می‌پردازد تا نشانه‌های تداوم و تغییر در سیاست خارجی واشینگتن را مورد بررسی قرار دهد. مطالعه این موضوع چند متغیره مستلزم به کارگیری رویکرد توصیفی-تحلیلی است تا با اتکا به سطوح تحلیل به تبیین رابطه بین متغیرهای مستقل (ترامپ به مثابه تصمیم‌گیرنده، سنت‌های تاریخی آمریکا و ساختار بین‌المللی) و متغیر وابسته (روندهای نوین سیاست خارجی آمریکا) دست یابد. با اقتباس از کنت والتز و دیوید سینگر از چارچوب سطوح تحلیل تلفیقی بهره گرفته می‌شود تا سیاست خارجی آمریکا در سطح خرد، ملی یا میانی (یا سطح واحد به تعبیر رئالیسم نوکلاسیک) و کلان (سطح سیستم به تعبیر رئالیسم نوکلاسیک) مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد (Waltz, 1959; Singer, 1961). نگارنده برای «هیچ‌یک از سطوح تحلیل در مقایسه با دیگری برتری قائل نمی‌باشد و صرفاً آن را دریچه‌ای برای انتخاب و تعیین زاویه دید مناسب می‌داند تا به تبیین دقیق و جامع» (Singer, 1961: 81) دست یابد. رویکرد توصیفی-تحلیلی در کاربست چارچوب سطوح تحلیل از روش مطالعه اسنادی بهره می‌جوید و بر اساس اجزاء و مؤلفه‌های زیر به مثابه متغیرهای مستقل به تبیین متغیر وابسته می‌پردازد. نحوه به کارگیری سطوح تحلیل تلفیقی در جدول زیر نشان داده می‌شود.

جدول-۱. کاربست سطوح تحلیل تلفیقی در تبیین سیاست خارجی آمریکا

سطح تحلیل	واحد تحلیل	متغیرها
خرد	فرد تصمیم‌گیرنده	نظام ذهنی و شخصیتی
ملی یا واحد سیاسی	ویژگی‌های داخلی	سنت‌های تاریخی سیاست خارجی
کلان یا سیستمی	نظام بین‌الملل	ساختار بین‌المللی: آنارشی، قطبش

Author's findings

¹ First America

بدین‌سان، رویکرد توصیفی-تحلیلی با اتکاء به سطوح تحلیل تلفیقی از تناسب لازم برای تحلیل سیاست خارجی نوین ترامپ برخوردار است و این مهم را با اتکا به نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک به انجام می‌رساند تا بر پایه متغیرهای سیستمی و کارگزار داخلی به تبیین سیاست خارجی نوین آمریکا بپردازد.

۳- چارچوب نظری

برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک و نواقع‌گرایی که نظریه‌های سیاست بین‌الملل محسوب می‌شوند، واقع‌گرایی نوکلاسیک نظریه سیاست خارجی به‌شمار می‌آید؛ بنابراین، از آنجاکه نشانه‌های تغییر در سیاست‌های اعلامی ترامپ را نمی‌توان مطابق سنت غالب واقع‌گرایی ساختاری کم‌اهمیت تلقی کرد، نوشتار پیش‌رو نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک را به‌عنوان پشتوانه تحلیلی نشانه‌های تغییر سیاست خارجی آمریکا برگزیده است.

واقع‌گرایی نوکلاسیک در تبیین سیاست خارجی با مفروض‌انگاری متغیرهای سطح سیستم «آنارشی، توزیع نسبی توانمندی‌ها (موازنه‌قوا) و بی‌اعتمادی» (Lobell, 2009: 7) به‌عنوان متغیر مستقل می‌آغازد، اما متغیرهای سطح واحد را به‌عنوان متغیر میانجی بدان می‌افزاید. هم‌افزایی متغیرهای سطح سیستم (متغیر مستقل) و سطح واحد (متغیر میانجی) به سیاست خارجی (متغیر وابسته) شکل می‌دهند. واقع‌گرایی نوکلاسیک بر آن است تا چرایی و چگونگی تغییر سیاست خارجی را در شرایط انتقال قدرت داخلی در بستر ساختار بین‌المللی تئوریزه سازد.

نواقع‌گرایان نوکلاسیک اگرچه خصیصه ماهوی سیستم بین‌المللی را آنارشیک می‌دانند، اما آن را ملازم با تهدید و کاربرد زور تلقی نمی‌کنند، بلکه به کاربست ابزارهای غیرنظامی و غیرمادی در ساختار آنارشیک نیز می‌اندیشند. درست است که ساختار آنارشیک بین‌المللی به اعمال محدودیت‌های رفتاری بر دولت‌ها می‌انجامد، اما «افزایش قدرت یک دولت تا ورای آستانه قطعی موجب ناکارآمدی محدودیت‌های ساختاری بر سیاست‌امنیتی آن می‌شود» (Brooks; Wohlforth, 2002: 4). نتایج محدودکننده یا مجال آفرین ساختار بلاواسطه سیاست خارجی کشورها را متأثر نمی‌سازد، بلکه با عبور از مجاری داخلی است که در سیاست خارجی بازتاب می‌یابد. واقع‌گرایی

نوکلاریک بر این اساس پیامد متغیرهای سطح سیستم را ضرورتاً سازگاری سیاست خارجی با الزامات ساختاری نمی‌پندارد.

بدین‌سان، واقع‌گرایی نوکلاریک به متغیرهای سطح واحد به‌عنوان میانجی روی می‌آورد؛ چراکه متغیرهای سطح سیستم برخلاف جزم‌اندیشی نواقع‌گرایی به‌تنهایی نمی‌توانند رفتار دولت‌ها یا رفتار یک دولت در دوره‌های مختلف را در چارچوب ساختار تبیین کنند. خصائل داخلی شامل نهادهای دولت و ادراک تصمیم‌گیران متغیرهای واسطی‌اند که حدفاصل ساختار بین‌المللی (متغیر مستقل) و سیاست خارجی (متغیر وابسته) جای می‌گیرند. واقع‌گرایی نوکلاریک همانند واقع‌گرایی کلاسیک رابطه بالا به پائین دولت-جامعه را می‌پذیرد (Taliaferro, 2009b: 14) و هسته اصلی واقع‌گرایی یعنی موازنه‌قوا را نادیده نمی‌گیرد. قدرت هر کشور برحسب دولت مستقر و دوره تاریخی دچار نوسان می‌شود و در چارچوب سیستم بین‌المللی به منافع و رفتار شکل می‌دهد (Taliaferro, 2009a: 210). مطابق واقع‌گرایی نوکلاریک ارتباط میان قدرت و سیاست خارجی مستلزم ارزیابی زمینه‌ایست که سیاست خارجی در آن تکوین می‌یابد و اعمال می‌شود (Steinmo; Thelen; Longstreth, 1992: 11)؛ بنابراین، دولت موجودیتی مستقل اما متأثر از متغیرهای سیستم و واحد است که رابطه‌ای دوسویه با هر دو دارد و به فرایند سیاست خارجی شکل می‌دهد.

دولت در ادبیات واقع‌گرایی نوکلاریک از نهادهای تصمیم‌گیر، رهبران و ایدئولوژی‌ها تشکیل شده (Ripsman, 2009: 289) و از میان آن‌ها رهبران دست به ارزیابی رویدادها و فرصت‌ها و تهدیدهای ناشی از آن‌ها و درنهایت انتخاب گزینه‌های سیاست خارجی می‌زنند (Christensen; Snyder, 1997: 920-1)؛ تصمیم‌گیری‌ای که ضرورتاً هماهنگ با الزامات سیستمی نیست. ادراک رهبران از روندهای توزیع قدرت، متغیر واسطی است که متغیرهای ساختاری از طریق آن به سیاست خارجی ترجمان می‌شوند. با وجود ظرفیت استخراجی نهادهای دولتی، اما رهبران به‌عنوان مجریان سیاست خارجی از ظرفیت بسیج منابع و حمایت جامعه برخوردارند و از این‌رو، گزینش‌گری از میان گزینه‌های سیاست خارجی برآمده از نظام ذهنی آن‌هاست. واقع‌گرایی نوکلاریک در متغیرهای سطح واحد تأکید را از نهادهای داخلی به عوامل انسانی (مجریان سیاست خارجی) منتقل می‌کند. واقع‌گرایی نوکلاریک طی تحلیلی چند سطحی نشان می‌دهد که میزان اهمیت و اثرگذاری متغیرهای سطح واحد بر سیاست خارجی از کشوری به کشور دیگر و از دولتی به دولت دیگر در

یک کشور متفاوت است. متغیرهای داخلی، چرایی و چگونگی واکنش‌های ملی را در یک ساختار بین‌المللی در ادوار مختلف دولت‌های مستقر در یک کشور توضیح می‌دهند (Shweller, 2012: 11-12). کشورها با طیفی از گزینه‌های سیاست خارجی مواجه‌اند که متغیرهای سطح سیستم پیش‌روی آن‌ها می‌گذارد، اما این متغیرهای سطح واحد (رهبران) هستند که در نهایت دست به انتخاب سیاست‌گذارانه می‌زنند و تأثیرات گسترده‌ای بر سیاست خارجی آمریکا در دوره ترامپ برجای می‌گذارند. از این رو، واقع‌گرایی نوکلاسیک چارچوب نظری مناسبی جهت تبیین راهبرد نوین آمریکا محسوب می‌شود تا نشانه‌های تغییر را معنادار ساخته و دلالت‌گر استنتاج‌های متناظر گردد.

۴- نشانه‌های تغییر سیاست خارجی آمریکا در سطح واحد

مهم‌ترین نشانه‌های تغییر سیاست خارجی آمریکا در متغیرهای سطح واحد، کارگزاران یا رهبران می‌باشند. بازقدرت‌یابی ترامپ مهم‌ترین عامل در سطح واحد است که به روند کاوی تغییر در سیاست خارجی آمریکا جهت می‌دهد. در مقایسه با رؤسای جمهور پیشین آمریکا که تبیین سیاست خارجی‌شان را عمدتاً نظریه‌های نوواقع‌گرایی یا نئولیبرالیستی برمی‌تاییدند، فهم سیاست خارجی ترامپ با اتکا به این نظریه‌ها ممکن به نظر نمی‌رسد. اظهارات سیاستمدارانی که با ترامپ در دور اول ریاست‌جمهوری‌اش همکاری کرده‌اند نیز روایت‌گر شخصی‌سازی سیاست خارجی توسط اوست؛ چراکه او «به اصول ثابت و مشخصی وفادار نیست و تصمیماتش تحت تأثیر حالات روحی، دشمنی‌های شخصی و وسواس درباره تصویر عمومی‌اش اتخاذ می‌شود» (Bolton, 2024). بدین ترتیب، شناخت نشانه‌های شخصیتی ترامپ به‌عنوان مهم‌ترین متغیر سطح واحد سهم به‌سزایی در تبیین سیاست خارجی وی دارد. تجربه ترامپ اول و مواضع ترامپ دوم با مجموعه‌ای از ویژگی‌ها مشخص می‌شود.

اول آن‌که رئیس‌جمهور سیاست خارجی معامله‌گرایانه را به‌جای چندجانبه‌گرایی در امور بین‌الملل برگزیده، منافع ملی پایدار و سیاست خارجی مبتنی بر اصول را نفی می‌کند (Schortgen, 2025: 121). مهارت معامله‌گری ترامپ به او امکان می‌دهد با بهره‌گیری از اهرم‌های قدرت، به‌دنبال دست‌یابی به نتایج ملموس و فوری باشد که این ویژگی در کنار خصایص دیگر، رفتارهای غیرقابل پیش‌بینی و متناقضی را در عرصه سیاست رقم زده است. این ترکیب شخصیتی، شامل برون‌گرایی

شدید، خلق دمدمی مزاج و تمایل به ریسک‌پذیری باعث شده ترامپ به‌عنوان فردی عمل‌گرا، پرانرژی و گاه پرخاشجو شناخته شود که در تصمیم‌گیری‌های خود از سرعت و قاطعیت بالایی برخوردار است. این خصائل به فضایی پرتنش و گاه غیرقابل پیش‌بینی در روابط سیاسی می‌انجامد (AbdolKhani, 2025: 164). دوم آن‌که ترامپ همدردی شخصی با مستبدان و در مقابل بی‌اعتنایی به متحدان دموکراتیک نشان داده، بزرگ‌ترین منبع نفوذ ایالات‌متحده، یعنی شبکه متحدانش را تضعیف می‌کند. سوم آن‌که لفاظی‌های پوپولیستی اول آمریکای ترامپ و حملات مداوم به نظم بین‌المللی لیبرال قاعده‌محور با نارضایتی‌های تجدیدنظرطلبانه روسیه و چین همسو بوده است. چهارم آنکه، همواره اختلاف بین گفتار و رفتار مشاهده می‌شود؛ زیرا سیاست‌های سخت‌گیرانه ترامپ بر لفاظی‌های نرم او در قبال قدرت‌های اقتدارگرا غلبه داشته است. پنجم آنکه، او میل سازش‌ناپذیری به پیروزی دارد و حاضر است وضع موجود را به‌خاطر آن به چالش بکشد و «صلح را از طریق قدرت برقرار سازد» (O'Brien, 2024). تفکر بازی با حاصل جمع صفر و گزینه قدرت‌طلبی به ترامپ اجازه امتیازدهی به رقبای (روسیه و چین) را نمی‌دهد؛ بنابراین، دولت دوم ترامپ می‌تواند الهام‌بخش غربی‌ها باشد (آن‌ها را مجبور کند) تا در چشم‌انداز استراتژیک خود در نظم بین‌المللی واقع‌بینانه قرن بیست‌ویک تجدیدنظر به عمل آورند (Groitl, 2025: 2-8). ششم آن‌که رویکرد ترامپ به سیاست خارجی از بن‌مایه اقتصادی برخوردار است. او از یک‌سو به‌مانند نژادپرستی و بیگانه‌هراسی از ناسیونالیسم اقتصادی نیز به‌عنوان یکی از مؤثرترین ابزارهای ایدئولوژیک بهره می‌گیرد (Evans, 2017) و از سوی دیگر نظر به سابقه تجاری موفقش در ساحت شخصی، تمایل آشکار به تعمیم تجربه خود به سطح ملی و ترسیم یک «مدل تجاری ملی» دارد. در این مدل، ایالات‌متحده در حکم شرکت بزرگی است که رئیس‌جمهور در مقام مدیرعامل وظیفه خطیر تأمین منافع اقتصادی شرکت را به‌عنوان هدف غایی به هر شیوه بر عهده دارد. سیاست‌های ترامپ در دوران اول ریاست‌جمهوری‌اش و همچنین مواضع اعلامی او به‌ویژه در دوره انتخابات در نظر اقتصاددانان سیاسی یادآور مفهوم «مرکانتیلیسم معامله‌گرا»^۱ است (Taspinar, 2024) که شاکله آن را در نظر «ملی‌گرایی اقتصادی»^۲ و در عمل «حمایت‌گری اقتصادی»^۳ تشکیل می‌دهد. این اصول در سطوح

¹ Transactional Mercantilism

² Economic Nationalism

³ Economic Protectionism

داخلی و خارجی در تعارض با بین‌الملل‌گرایی نئولیبرال، جهانی‌شدن، وابستگی متقابل و توسعه فرصتی می‌باشند.

از نظر ترامپ، شهروندان آمریکایی به‌مثابه «سهام‌داران» عایدی‌ای جز ضرر و زیان از رهگذر ساختارها و نهادهای تجارت آزاد نداشته‌اند، حال آن‌که رقبای آمریکا با گرفتن «سواری مجانی» از موهبت‌ها و فرصت‌های اقتصاد آزاد جهانی به انتفاع خارق‌العاده‌ای رسیده‌اند؛ گوی سبقت را از آمریکا ربوده‌اند و به‌عنوان رقیبی استراتژیک از توان هم‌اوردطلبی برخوردار شده‌اند.

مطابق رویکرد ترامپ، اقتصاد آزاد با «رهاسازی اقتصاد ملی» موجب انحراف سیاست خارجی آمریکا به‌سوی موضوعات سیاسی (نظامی-امنیتی) شده و میدان را به رقبای و نهادهای است. حال آن‌که سیاست‌های امنیتی و نظامی پرهزینه واشنگتن از شروع دوران پساجنگ سرد تا امروز دستاورد قابل توجهی به‌همراه نداشته‌اند. مطابق چنین خوانشی، سیاست خارجی آمریکا قافیه را به رقبای خود در ابعاد سیاسی-امنیتی و اقتصادی-تجاری باخته است. از این‌روست که ترامپ به‌طور مکرر ایده «اول آمریکا» را سرمی‌دهد؛ ایده‌ای که برخی از طرفدارانش آن را بنیان «استراتژی کلان ترامپ» نام نهاده‌اند تا زمینه‌ساز تغییراتی معنادار شود و فضای سیاسی لازم برای پیوند نگرانی‌های اقتصادی و امنیت ملی را مهیا سازد. این همان تعبیر است که مدل اقتصادی چین را «تهدید وجودی» برای رقابت‌پذیری ایالات متحده توصیف می‌کند (Lighthizer, 2018).

درست است که گفتار و رفتار ترامپ نشانه‌هایی را بازتاب می‌دهد که بر تغییر سیاست خارجی آمریکا دلالت دارند، اما او از سنت‌های تاریخی سیاست خارجی آمریکا نیز بیگانه نیست. سنت‌هایی همچون:

الف) «هژمون‌گرایی» که در ادامه ریگان‌سیسم معطوف به حفظ هژمونی جهانی آمریکاست با این تفاوت که ترامپ پیرو اظهاراتش در سال ۱۹۸۷، به سیاست خارجی ریگان اعتراض کرد؛ چراکه به از دست رفتن منافع حیاتی آمریکا انجامیده و به کشورهای کمکی‌های نظامی شده که قادر به دفاع از خود هستند (Waterhouse, 2024).

ب) «نو-انزواگرایی» که همچون روزولت و جکسون معطوف به داخل آمریکا (Nau, 2021: 295; Rynhold, 2024: 76) و پایان «استثناء‌گرایی-رسالت‌گرایی آمریکایی» است (Drezner,)

2024) تا با رویگردانی از بین‌الملل‌گرایی از هزینه‌های مداخله‌گرایی ایالات متحده در جهان بکاهد (Rajaie, 2025: 64).

ج) «بازموازنه‌سازی»^۱ که معطوف به مسئولیت‌سپاری امنیتی در اروپا و آسیای غربی و در مقابل تمرکز بر آسیا- پاسیفیک است (Dombrowski, 2024).

نوعی هم‌نشینی میان سنت‌های سه‌گانه وجود دارد؛ هژمون‌شدگی مستلزم اهداف و دستور کارهای حداکثری سیاست خارجی است که به‌بهای تحمیل هزینه‌های گزاف بر دولت آمریکا و مالیات‌دهندگان آمریکایی حاصل شد. نتیجه این وضعیت نارضایتی سیاسی- اجتماعی بود که در چهل و پنجمین انتخابات در سال ۲۰۱۶ با پیروزی ترامپ به‌عنوان رئیس‌جمهور تازه کار و خارج از حلقه نخبگان سیاسی حرفه‌ای خود را نشان داد. نتیجه دو دور متناوب انتخابات که با قدرت‌یابی ترامپ رقم خورده، نشان از تحول گفتمانی در جامعه آمریکایی دارد که به مخالفت با سیاست‌های پرهزینه هژمونیک‌گرایی برخاسته‌اند و به «نئو-مونروئیسم»^۲ «اول آمریکا» رأی داده‌اند (Tokatlian, 2024)؛ ایده‌ای که به قرائتی جدید از «دکترین مونروئه» اشاره دارد و بر انزوگرایی (ملی‌گرایی در مقابل جهانی‌گرایی) استوار است و از این جهت متفاوت از انزوگرایی کلاسیک به نظر می‌رسد. مطابق این ایده هژمون‌گرا، آمریکا؛ الف) می‌باید تنها در مناطق دارای منافع حیاتی حضور داشته باشد؛ و ب) می‌تواند هم برتری نظامی و هم دستور کار اقتصادی پوپولیستی را دنبال کند (Dombrowski, 2024).

بر این اساس، استراتژی کلان ترامپ در چهار بعد طبقه‌بندی می‌شود. اول، اولویت‌دهی به اهداف گسترده است؛ طیفی از استراتژی «واقع‌گرایانه» متمرکز بر امنیت کشور تا «آرمان‌گرایانه» با اهمیت‌بخشی به حفاظت و پیشبرد آرمان‌های لیبرالی. بعد دوم به گستره همکاری‌های بین‌المللی مربوط می‌شود به‌ویژه اراده معطوف به تعهد به امنیت سایر دولت‌ها با طیفی از «بین‌الملل‌گرایی» تا «انزوگرایی». ابعاد سوم و چهارم به روش‌های اجرای سیاستی ارتباط می‌یابد. از این جهت، گستره‌ای از «چندجانبه‌گرایی» تا «یک‌جانبه‌گرایی» و همچنین طیفی از گزینه‌ها وجود دارند که بین اقدام نظامی از یک‌سو و دیپلماسی محتاطانه از سوی دیگر قرار می‌گیرند (Reynhold, 2025: 2).

¹ Rebalancing Approach

² Neo-Monroeism

بر این اساس، سیاست خارجی «اول آمریکا»ی ترامپ به دنبال تجدیدنظر در نظم بین‌المللی لیبرال است و ایالات متحده را در جایگاه یک قدرت تجدیدنظرطلب نشانده است. دولت ترامپ برای از بین بردن نظم بین‌المللی لیبرال تلاش می‌کند و بنیان‌های ساختاری و هنجاری آن را به چالش می‌کشد. سیاست‌های او با ردّ چندجانبه‌گرایی، زیر سؤال بردن اتحادها و پذیرش استراتژی‌های اقتصادی حمایت‌گرایانه، اصول لیبرالی را تضعیف می‌کند (Da Vinha; Dutton, 2025: 425).

این استراتژی ریشه در جهان‌بینی ترامپیستی پسانئولیبرال دارد. این رویکرد در حالی پدیدار می‌شود که ایالات متحده در حال گذار از نظم تک‌قطبی نئولیبرال به نظم جهانی رقابتی پسانئولیبرال است، نظمی که بار دیگر بر رقابت قدرت‌های بزرگ مبتنی است. ترامپ‌ساز از نظم تک‌قطبی برای حفظ صلح آمریکایی با ترکیبی از یک‌جانبه‌گرایی، دوجانبه‌گرایی اجباری و چندجانبه‌گرایی گزینشی در برابر رقبای استراتژیک استفاده می‌کند. سیاست یک‌جانبه‌مانند خروج از توافقات چندجانبه تغییرات اقلیمی معطوف به مقابله با محدودیت‌های چندجانبه در راستای منافع آمریکا است. دوجانبه‌گرایی از سر اجبار برای تأمین مزایای متناسب و بازتوزیع هزینه‌های اتحادهاست تا از فشار جمعی سازوکارهای چندجانبه جلوگیری کند. چندجانبه‌گرایی گزینشی همچون کواد یا مذاکرات صلح اوکراین از آن جهت است که یک‌جانبه‌گرایی و دوجانبه‌گرایی از سر اجبار شکست خورده و اقدام چندجانبه برای ایجاد دستورکارهای جمعی علیه رقبای استراتژیک مانند روسیه یا چین ضروری است. این گزینش استراتژیک که ریشه در انگیزه‌های پوپولیستی داخلی و ردّ محدودیت‌های چندجانبه سیستمی دارد، نشان‌دهنده بازتنظیم‌گری عمل‌گرایانه، البته مخرب، سیاست جهانی ایالات متحده است تا نفوذ خود را در نظم جهانی رقابتی پسانئولیبرال بیشینه سازد (Sun; Yu, 2025: 1).

از این منظر، نشانه‌های رفتاری ترامپ همچون باز مذاکره درباره پویایی قدرت جهانی، به چالش کشیدن توافق‌های چندجانبه و اولویت‌دهی به ملی‌گرایی اقتصادی، کاهش دخالت ایالات متحده در درگیری‌های بین‌المللی، تشدید جنگ‌های تجاری با چین، باز مذاکره درباره چندجانبه‌گرایی نهادی به‌ویژه ناتو و عادی‌سازی روابط در عین منزوی‌سازی ایران نشان‌دهنده تغییر سیاست خارجی واشنگتن از آرمان‌گرایی به واقع‌گرایی است که از غلبه دیپلماسی معاملاتی بر تعهدات ایدئولوژیک حکایت دارد (Othman, 2024: 1). ترامپ بلافاصله پس از قدرت، رابطه آمریکا با اروپا را از هم

گسیخته، تعهد واشنگتن به ناتو را زیر سؤال برده، اوکراین را به خاطر تجاوز روسیه مقصر دانسته، کمک‌های نظامی به کیف را کاهش داده، از نهادهای کلیدی سازمان ملل خارج شده، جنگ تعرفه‌ای جهانی را آغاز کرده، ارسال جهانی کمک‌های آمریکایی و بشردوستانه را مختل کرده و نشان داده که ایالات متحده می‌تواند با تهدید به تصرف کانادا، پاناما، گرینلند و غزه اصل اساسی نظم جهانی پساجنگ را بشکند (Bequelin, 2025). این نشانه‌ها همگی تجدیدنظرطلبی سیاست خارجی ترامپ را بازتاب می‌دهند و در تعارض با نظر آن‌هایی است که ترامپ را در پیشبرد دستور کار ضدجهانی‌گرایی به دلیل ویژگی‌های شخصیتی و نگرش‌های سیاستگذاری‌اش که از ناپایداری حکایت دارد، ناکام می‌دانند (Locatelli; Carati, 2022: 92).

از این رو، ترامپ راهبرد سیاست خارجی خود را بر محوریت منافع اقتصادی، مسئولیت‌سپاری امنیتی به شرکاء، دیپلماسی معامله‌گرانه و دوجانبه‌گرایی استوار می‌سازد (O'Brien, 2024). بر اساس تجربه پیشین، دولت دوم ترامپ می‌کوشد تا روابط متقابل دوجانبه با کشورها را جایگزین قراردادهای مذاکرات چندجانبه کند (Salehi, 2021: 750). تبدیل مذاکرات هسته‌ای ۱+۵ به مذاکرات هسته‌ای دوجانبه با ایران گواهی بر دوجانبه‌گرایی ترامپ در برخورد با مسائل سیاست خارجی است. ترامپ‌پسیم به‌عنوان مدل سیاسی تلفیقی از پوپولیسم، ملی‌گرایی و ضدنخبگی است (Karimi-Fard, 2025: 29) که به تعمیق چالش‌ها در مقایسه با دور اول ریاست جمهوری ترامپ خواهد انجامید. در هر صورت، آرای رأی‌دهندگان آمریکایی تضمین کرد که پوپولیسم ملی‌گرا همچنان بر حزب جمهوری‌خواه و جناح راست آمریکا تسلط خواهد داشت. این ویژگی پایدار پوپولیسم در سیاست آمریکا تردیدهای جدی در مورد نقش آینده ایالات متحده در نظام بین‌الملل ایجاد می‌کند (Löflmann, 2023: 117-145).

در تبیین متغیرهای سطح واحد باید اذعان داشت که نهادهای داخلی همچون کنگره نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست‌های دوره دوم ترامپ ایفاء می‌کنند، همان‌گونه که ترکیب کنگره تأثیر قابل توجهی بر تشکیل تیم ترامپ برجای نهاد. با پیروزی اکثریت جمهوری‌خواهان در کنگره راه برای قدرت‌یابی شخصیت‌های ایدئولوژیک‌تر در حوزه سیاست خارجی هموار شده، شخصیت‌هایی که نقش مهمی در کشاندن ترامپ به سمت سیاست‌های رادیکال‌تر ایفاء می‌کنند.

۵- نشانه‌های تغییر سیاست خارجی آمریکا در سطح سیستم

آمریکا طی چند دهه اخیر با چالش‌های سیستمی مواجه بوده؛ چالش‌هایی که از رویکرد و رویه واکنشی بازیگران تجدیدنظرطلب^۱ (روسیه، ایران و چین) برخاسته‌اند و در کانون سیاست خارجی واشنگتن جای گرفته‌اند. یکجانبه‌گرایی چیره‌طلبانه ایالات‌متحده به تدریج با ناخرسندی و واکنش متقابل سایر بازیگران و قدرت‌های بین‌المللی روبه‌رو شده و با کاهش قدرت و نفوذ و فرسایش موقعیت واشینگتن در نظام چندقطبی، زمینه را برای پیدایش قدرت‌های جدید چالش‌گر فراهم آورده است (Dotj, 2025: 81). در مقابل، ترامپ که به قدرت و جایگاه بین‌المللی آمریکا واقف و بدان علاقه‌مند است و به ایستادگی در برابر این بازیگران ادامه می‌دهد (Groitl, 2025: 80).

در ادامه همین روند، بازقدرت‌یابی ترامپ با دو جنگ بزرگ مقیاس در اروپا و آسیای غربی و بالا گرفتن تهدیدها در آسیا-پاسفیک مقارن شد. در این چارچوب، برخورد با روسیه و ایران تحت تأثیر متغیرهای سطح سیستمی اتخاذ راهبردی متفاوت و متناظر را در دستور کار ترامپ نهاد. جانمایی جدید تهران و مسکو در سیاست خارجی ترامپ ریشه در تغییرات سیستمی ناشی از صعود چین و افزایش برابری قدرت آن با آمریکا دارد. بدین ترتیب، راهبرد ترامپ آن است که:

- در آسیا-پاسفیک، تهدید منطقه‌ای و صعود قدرت چین را مهار کند (Groitl, 2025: 78)؛

- در اروپا، آتش‌بس سریع حاصل شود تا جنگ فرسایشی روسیه و اوکراین را به پایان برساند (Groitl, 2025: 80)؛

- در آسیای غربی، موضوعات اختلاف‌انگیز با ایران را مدیریت کند که از رهگذر آن:
 - تنش و جنگ رژیم صهیونیستی با محور مقاومت از جمله حماس را شدت بخشیده تا متحدان ایران را تضعیف کند؛

- مواجهه ایران- رژیم صهیونیستی را تشدید کرد تا اینکه به درگیری مستقیم کشیده شد؛
- مناسبات با متحدانش در خلیج فارس را بر مبنای «عادی‌سازی روابط» بازصورت‌بندی کرده است (Jasmin; Hosen, 2025: 11-14).

^۱ اگرچه این سه کشور در تجدیدنظرطلبی به معنای مخالفت با ساختار هژمونیک بین‌المللی هم‌راستا به نظر می‌رسند، اما در نوع و چگونگی سیاست‌خارجی تجدیدنظرطلب دارای تفاوت‌های مهمی هستند.

۵-۱- راهبرد بازموازنه‌سازی در برابر چین

مقابله با چین که با عنوان «بازموازنه‌سازی در آسیا»^۱ تئوریزه شده، برآمده از متغیرهای سیستمی بوده و از این رو، سیاستی دوحزبی محسوب می‌شود. طی سال‌های اخیر، آمریکا و چین درگیر رقابت‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی بر سر موضوعات مختلفی از جمله تجارت، فناوری دیجیتال، تایوان و تسلط بر منطقه آسیا- پاسیفیک بوده‌اند. الگوی رقابت- نزاع زمینه‌ساز استراتژی آمریکا موسوم به «استراتژی کلان چین- اول»^۲ و بازنگری در شبکه‌های تعامل امنیتی- اقتصادی واشنگتن شد (Desmaele, 2024: 1-18).

ترامپ در دوره اول ریاست‌جمهوری‌اش سیاستی متفاوت از تعامل‌گرایی اقتصادی اسلاف خود نسبت به چین در پیش گرفت؛ او جنگ تجاری بی‌قاعده‌ای را با این کشور آغاز کرد و با تشدید «آسیامحوری» او با کوشید تا مانور منطقه‌ای چین را محدود کند؛ عملیات ناوبری آمریکا را در دریای چین جنوبی افزایش داد؛ روابط امنیتی خود با متحدان منطقه‌ای را تعمیق بخشید؛ با فروش بیشتر سلاح از تایوان حمایت کرد؛ در گفتگوی چهارجانبه «کوآد» با استرالیا، ژاپن و هند سرمایه‌گذاری کرد و هدف استراتژیک خود را به‌عنوان حفظ «این‌دو- پاسیفیک آزاد و باز» تغییر داد. همه موارد نشان می‌دهند که ایالات متحده مخالف حوزه نفوذ چین و متعهد به نظم‌سازی منطقه‌ای و جهانی است (Groitl, 2025: 2).

ایده محوری جدال‌گرایی ترامپ (و بایدن) این بوده که چین به‌واسطه طرح‌های جاه‌طلبانه‌ای همچون «ابتکار کمربند- راه»^۳ نه تنها رقیبی اقتصادی و تکنولوژیک بلکه رقیبی سیاسی- نظامی نیز محسوب می‌شود که «برتری جهانی آمریکا» را به مخاطره می‌افکند (Deepak, 2018: 1-12)؛ بنابراین، نظر به اجماع جمهوری خواهان درباره سیاست‌های سخت‌گیرانه‌تر در برابر چین، به نظر می‌رسد که روابط پکن- واشینگتن در دولت دوم ترامپ به‌سوی تنش بیشتر در تمامی حوزه‌ها پیش برود. یکی از مهم‌ترین منازعات دو کشور در حوزه تکنولوژی‌های جدید است که قدرت‌های بزرگ برای حفظ جایگاه جهانی خود به سرمایه‌گذاری در آن‌ها نیاز دارند؛ چراکه شاخص‌های سنتی قدرت دیگر راهگشای این مقصود نخواهند بود (Baghri Dolatabadi, 2024: 88).

^۱ Rebalancing in Asia

^۲ China-First Grand Strategy

^۳ Belt and Road Initiative (BRI)

آمریکا یک سیستم جامع برای محدودسازی جریان انتقال فناوری غربی به چین ایجاد کرده و در این راستا ترامپ به جنگ تعرفه‌ها روی آورده است. در موضوعات امنیتی واشینگتن با سرمایه‌گذاری در شرکت‌ها و اتحادهای امنیتی از استرالیا و هند گرفته تا فیلیپین و کره جنوبی، برای ایجاد «نظم آسیایی» می‌کوشد؛ نظمی که معطوف به بازدارندگی و مهار برنامه‌های «جوان‌سازی چین»^۱ است (Taim, 2024a).

جانمایی چین در حوزه منافع حیاتی آمریکا که بنیان راهبرد بازموازنه‌سازی را تشکیل می‌دهد، ترامپ را وامی‌دارد تا برخلاف اروپا و آسیای غربی از «مسئولیت‌سپاری امنیتی به متحدان» آمریکا در آسیا-پاسفیک چشم‌پوشد؛ چراکه در بستر تقابل با پکن نمی‌تواند شرکای سنتی را رها کرده، چتر حمایتی خود را از روی آن‌ها بردارد. از این رو، ترامپ به تقویت نیروی دریایی آمریکا در گستره ایندو-پاسفیک از طریق همکاری با ژاپن، کره جنوبی، استرالیا و هند ادامه می‌دهد.

در ادامه این راهبرد منطقه‌ای، تلاش ترامپ برای بازسازی روابط با کره شمالی نیز بعید به نظر نمی‌رسد. کاهش تهدید هسته‌ای پیونگ‌یانگ علیه متحدان آمریکا نظیر کره جنوبی و ژاپن که او را در پیشبرد راهبرد بازموازنه‌سازی چین یاری می‌رساند نیز در زمره اهداف آسیایی بوده، احتمالاً در دستورکار سیاست منطقه‌ای ترامپ جای می‌گیرد. او به دنبال تضعیف نقش حائلی است که کره شمالی برای چین در آسیای شرقی ایفاء می‌کند (Taim, 2024a).

افزون بر این، مهم‌ترین نقطه انحراف ترامپ از سیاست دیرینه آمریکا ممکن است تغییر رویه در برابر تایوان باشد و این کشور نیز موضوع سیاست «معامله‌گرا» واقع شود. گواهی بر این احتمال، اظهارات ترامپ درباره هزینه‌بر بودن حمایت از تایوان و دریافت هزینه‌ها از این کشور است (Walt, 2025). به‌موجب چنین اظهاراتی، برخی به معامله ترامپ با تایوان بر سر حمایت بیشتر دفاعی آمریکا اشاره می‌کنند. چنانچه ترامپ حتی معامله سختی با تایوان انجام دهد، بعید است که واقعاً و کاملاً دست از حمایت آن بردارد، بلکه بیشتر به دنبال آن است تا خواست خود را بر تاپه تحمیل کند و از هزینه‌ها بکاهد (Hsiao, 2023).

عدم تمایل ترامپ به حمایت از تایوان به‌مثابه فرصتی برای پکن محسوب می‌شود تا به هدف دیرینه خود که همانا «چین واحد» است، نزدیک‌تر شود. با احتمال تغییر علاقه‌مندی ترامپ در دفاع

¹ Rejuvenation of China

از تایوان احتمالاً پکن به دنبال امتیازات بیشتری خواهد بود تا آمریکا را به کاهش حمایت نظامی و سیاسی از تایوان متقاعد سازد. گفتنی است که چین و تایوان به رغم اختلافات سیاسی دارای منافع اقتصادی درهم تنیده‌ای هستند. از ۱۹۹۱ تا ۲۰۲۲، تایوان حدود ۲۰۰ میلیارد دلار در چین سرمایه‌گذاری کرده که این رقم بیش از سرمایه‌گذاری چین در آمریکا بوده و چین را به بزرگ‌ترین شریک تجاری تایوان تبدیل کرده است. سیاست موسوم به «یک کشور، دو نظام» دهه‌ها ثبات را در روابط پکن - تایپه حفظ کرده و به سود دو طرف بوده است (SIPRI, 2020).

از سویی، جدال تجاری پکن - واشینگتن بیش از آن‌که بر سرسختی سیاسی ترامپ دلالت کند، همانند گذشته به معاملاتی تر شدن روندهای سیاسی فی‌مابین اشاره دارد. بدین ترتیب، به رغم حمایت سنتی آمریکا از تایوان شاید بتوان آن را در فهرست احتمالی قربانی‌های بعدی سیاست «مرکانتیلیسم معامله‌گرایی» ترامپ جای داد. به عنوان گواهی بر این گزاره آینده‌نگرانه می‌توان به انتقاد ترامپ از اسلاف خود اشاره کرد که آن‌ها را در از دست دادن انحصار آمریکا بر «تراشه‌های های‌تک» و واگذاری آن به تایوان مقصر دانسته و بر آن‌ها تاخته است (Kraiev, 2023: 287).

در برداشت نهایی باید به تفاوت سیاست‌های اعلامی و اعمالی ترامپ اشاره کرد. با وجود آن‌که ترامپ موضعی مطمئن و تهاجمی نسبت به چین اتخاذ کرده، اما نباید فراموش کرد که تجربه پیشین نشان می‌دهد او اغلب از برخی موضع‌گیری‌های حداکثری سخت‌گیرانه به عنوان اهرم فشار علیه رقیب و حتی ابزار چانه‌زنی استفاده می‌کند و پس از حصول هدف مطلوب به تغییر و تعدیل سیاست در سطح اعمالی دست می‌زند.

۲-۵- راهبرد مسئولیت‌سپاری امنیت اوکراین به اروپائیان

یکی از مهم‌ترین حوزه‌هایی که نشانه‌های تغییر در سیاست خارجی آمریکا را آشکار می‌سازد، جبهه شرقی اروپا و نبرد اوکراین است. سیاست ترامپ نسبت به جنگ روسیه - اوکراین را می‌باید در چارچوب راهبرد کلان‌تر «مسئولیت‌سپاری امنیتی به شرکاء» در اروپا و بازصورتبندی روابط با ناتو و سیاست فراآتلانتیکی آن تجزیه و تحلیل کرد. سابقه دور اول ریاست جمهوری ترامپ (قطع کمک‌ها به ناتو و خروج ۱۲ هزار نیروی آمریکایی از آلمان) و مواضع او در رقابت‌های انتخاباتی (انتقاد از هزینه‌های سنگین کمک تسلیحاتی آمریکا به اوکراین و ضرورت مسئولیت‌پذیری بیشتر اروپایی‌ها) نشان از تمایل به خاتمه جنگ اوکراین دارند (Oates, 2024).

سیاست مسئولیت‌سپاری امنیت اوکراین به اروپائیان بر اساس نشانه‌های پیدا و پنهان ارزیابی می‌گردد. برخی نشانه‌های این سیاست در طرح اولیه ترامپ آشکار می‌گردد که متضمن الف) توقف درگیری‌ها در خطوط کنونی جبهه؛ ب) ایجاد منطقه غیرنظامی در امتداد خطوط فعلی نبرد؛ ج) تعویق عضویت اوکراین در ناتو به مدت ۲۰ سال؛ و د) دستیابی سریع به آتش‌بس با حفظ متصرفات سرزمینی برای روسیه است. این مفاد نشان می‌دهند که سرنوشت اوکراین در اولویت دستورکار ترامپ جای ندارد (Groitl, 2025: 7).

برخی نشانه‌های سیاست مسئولیت‌سپاری امنیت اوکراین به اروپائیان در لایه‌های پنهان نیز نهفته است. در کنار هم‌نوایی ترامپ و ترامپیست‌ها با روسیه، اما ملاحظات ناپیدایی نیز بر این سیاست سایه می‌افکنند. مواضع تهدیدآمیز حداقلی که برخی مجریان سیاست خارجی آمریکا علیه روسیه اتخاذ می‌کنند، بیان‌گر ملاحظات پنهانی آن‌هاست. بدین معنا که ملازم‌شدگی پایان جنگ با شکست اوکراین در حکم ناکامی برای سیاست خارجی آمریکاست؛ چراکه در یک لایه، اعتبار استراتژیک بین‌المللی و داخلی آمریکا و ترامپ تضعیف می‌شود و به موجب آن ایالات متحده الف) در رقابت قدرت، قافیه را به روسیه به‌عنوان دشمن کلاسیک می‌بازد؛ ب) روایی و پایایی اعتماد جهانی به شراکت خود را از دست می‌دهد؛ و ج) روابط با متحدان تاریخی اروپایی خود را بی‌ثبات می‌سازد. در لایه‌ای دیگر، اعتبار اخلاقی آمریکا در جهان تحت تأثیر قرار می‌گیرد (Mead, 2025)؛ چراکه بدون توجه به نقض حقوق بین‌الملل و حقوق بشر دوستانه در اوکراین حاضر به مصالحه با روسیه شده است.

با وجود نقش بازدارنده ملاحظات پنهان، برآیند نشانه‌ها دلالت بر آن دارد که روندی از تغییر اساسی متناقض‌گونه در سیاست خارجی آمریکای ترامپ شکل گرفته که البته در روابط واشنگتن - مسکو مسبوق به سابقه است. در گذشته نیز رؤسای جمهور وقت آمریکا به‌موجب توافق یالتا در واپسین ماه‌های جنگ جهانی دوم و تنش‌زدایی در اوایل دهه ۱۹۷۰ ملاحظات آرمان‌گرایانه لیبرالیستی را به‌پای منافع سخت‌رنالیستی قربانی کردند. اینک نیز مسئولیت‌سپاری امنیت اوکراین به اروپائیان جزئی از راهبرد کلان بازموازنه‌سازی بین‌المللی است که ترامپ با جدیت بیشتری دنبال می‌کند. از آنجا که هدف غایی ترامپ تداوم استراتژی بازموازنه‌سازی چین در ابعاد گسترده‌تریست،

اروپایی‌ها ناگزیر از مسئولیت‌پذیری بیشتر ژئوپلیتیکی در شکل‌دهی به نظم منطقه‌ای و حتی جهانی هستند (Klingebiel; Baumann, 2023: 9).

راهبرد ترامپ که بر توافق آتش‌بس و نه صلح مبتنی است، با ایده صلح اروپایی‌ها تفاوت‌هایی دارد. کشورهای اروپایی طرح ترامپ را مهر تأییدی بر کشورگشایی روسیه دانسته، در مقابل بر بازگشت به مرزهای پیش از ۲۰۱۴، عضویت سریع اوکراین در ناتو و صلح پایدار با تضمین ناتو تأکید دارند؛ بنابراین، کشورهای دوسوی آتلانتیک دچار اختلاف نظر بنیادین شده‌اند؛ از یک‌سو ترامپ به دنبال آتش‌بس سریع با حفظ نتایج سرزمینی برای روسیه است و از سوی دیگر اروپا بر عقب‌نشینی مسکو از سرزمین‌های تحت اشغال و بازگرداندن حاکمیت اوکراین بر تمامی قلمرو خود از جمله کریمه پای می‌فشارد. نگرانی اروپایی‌ها از افزایش نفوذ روسیه و پیامدهای امنیتی دومینویی آن موجب تنش در روابط فرآتلانتیکی می‌شود (Ilyas, 2024).

فارغ از نشانه‌های مبهمی که بر سیاست ترامپ در پایان‌دهی به جنگ اوکراین سایه افکنده، نکته تأمل‌برانگیز، پایان بدفرجام جنگ برای اوکراین و شکنندگی ارکان نظامی-امنیتی ناتو است؛ چراکه سیاست ترامپ حکایت از کاهش جدی تعهدات امنیتی واشنگتن نسبت به اروپا دارد؛ بنابراین، راهبرد نوین ترامپ حتی اگر به خروج قانونی آمریکا از ناتو نینجامد، مطلوب اروپایی‌های خواهان تقویت ناتو و تعمیق روابط فرآتلانتیکی نیست؛ زیرا اقداماتی نظیر خارج کردن نیروهای آمریکایی از اروپا و یا اعلام عدم پابندی آمریکا به دفاع دسته‌جمعی (ماده ۵ اساسنامه ناتو) می‌تواند کارآیی این سازمان را در برابر تهدیدها تضعیف کند (Katz, 2024). با این حال، سناریوی رهاسازی اروپا و اوکراین توسط آمریکا بعید به نظر می‌رسد، در مقابل، ترامپ به دنبال راهی برای توقف درگیری، جلب قدرت‌های اروپایی برای نظارت بر آتش‌بس به منظور تمرکز آمریکا بر چین است.

مسئله اصلی این است که پایداری تنش در روابط واشینگتن-مسکو که به دلیل پایداری متغیرهای تنش‌ساز پایدار است. هرچند متغیرهای دگرگون‌کننده همچون چرخش نخبگان در کوتاه‌مدت تأثیر مثبتی بر روابط آمریکا و روسیه داشته‌اند، اما مؤلفه‌های تداوم‌بخش سبب غلبه بردار تنش می‌شوند و این وضعیت در میان‌مدت ادامه دارد (Noori, 2023: 597). بر این اساس، زمان نشان می‌دهد که ترامپ چقدر بر روسیه فشار وارد خواهد کرد، در شرایطی که اهداف نهایی روسیه یعنی نابودی

اوکراین به‌عنوان یک ملت-دولت مستقل و بازنگری در نظم منطقه‌ای اروپا تغییر نکرده است (Groitl, 2025: 6).

از منظر واکاوی نتایج توافق احتمالی آمریکا با روسیه نمی‌توان ابهام روندهای پساتوافق را کم‌اهمیت انگاشت. سوابق تاریخی پرفراز و فرود و پرتناقض همچنان بر روابط دو کشور سایه افکنده و موجب می‌شود تا مسکو با بدبینی به طرح توافق سخاتمندانه واشنگتن بنگرد و آن را آتش‌بس موقت و نه صلح پایدار ببیند. این رویکرد از ارزش هرگونه توافقی می‌کاهد؛ زیرا پوتین به محدودسازی استراتژیک سیاست خود در ازاء وعده‌های ناپایدار ترامپ تن نمی‌دهد (Mead, 2025).

۳-۵- راهبرد فشار حداکثری لایه‌بندی شده علیه ایران

آسیای غربی به‌طور سنتی آماج سیاست راهبردی آمریکا بوده؛ به‌گونه‌ای که تا به امروز حمایت از رژیم صهیونیستی، اتحاد استراتژیک با حکومت‌های محافظه‌کار منطقه (در راستای عادی‌سازی روابط) و تقابل با جمهوری اسلامی همواره ارکان سیاست منطقه‌ای واشنگتن به‌شمار آمده‌اند. از یک‌نظر به باور استفان والت، بازقدرت‌یابی ترامپ تغییری در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا ایجاد نمی‌کند، او همچون بایدن مطابق استراتژی دوحزبی از صهیونیست‌ها حمایت به عمل می‌آورد با این تفاوت که حتی تظاهر به بی‌طرفی نیز نمی‌کند و چشم بر پاکسازی قومی توسط آن‌ها می‌بندد (Walt, 2025).

ترامپ می‌کوشد در راستای حمایت از رژیم صهیونیستی به توافق ابراهیم و عادی‌سازی روابط سرعت بخشد، بر تعداد توافقی‌هایی از این دست بیفزاید و فشار بر مقاومت تحت رهبری ایران را تشدید کند. هدف غایی ترامپ مطابق اصل «مسئولیت‌سپاری امنیتی» آن است که رژیم صهیونیستی را در جایگاه «مدیر امنیتی منطقه» نشاناند و خود بر منطقه آسیا-پاسیفیک و مهار چین تمرکز یابد. سیاست منطقه‌ای ترامپ در سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱ نشان می‌دهد که بازقدرت‌یابی او می‌تواند به آزادی عمل بیشتر رژیم صهیونیستی بینجامد و اتحاد نزدیک‌تری با تل‌آویو در مقایسه با بایدن برقرار سازد (Sadler, 2024).

روابط حسنه‌ای که ترامپ اول با کشورهای خلیج‌فارس برقرار کرده بود، راه را برای پیشبرد سیاست جدید وی هموارتر می‌سازد. کشورهای شورای همکاری خلیج‌فارس از نظر اقتصادی با

واشینگتن هم‌راستا بودند؛ از جمله می‌توان به اتصال ارزهای ملی آن‌ها به دلار و روابط استراتژیک و امنیتی با آمریکا اشاره کرد. در دوران جدید، ادراک این کشورها بر آن است که جمهوری خواهان بیش از دموکرات‌ها چتر حمایت امنیتی خود را می‌گسترانند و از این رو، سیاست «موازنه‌سازی»^۱ از طریق چین و روسیه می‌باید جرح و تعدیل شود؛ چراکه ترامپ تصویر قابل اطمینان‌تری از خود به‌عنوان شریک منطقه‌ای ترسیم می‌کند. مناسبات دوستانه‌تر با عربستان سعودی و تمایل به حصول توافق ریاض-تل‌آویو شبیه پیمان ابراهیم از اصول سیاست منطقه‌ای ترامپ است. از سوی، عربستان سعودی نیز خود را در پیگیری سیاست‌های جاه‌طلبانه محمدبن سلمان مبسوط‌الید می‌بیند (Baev, 2024). پرواضح است که سیاست ترامپ در آسیای غربی با «چرخش جهت‌گیری» همراه شده؛ ترامپ برآمده از انتخابات ۲۰۲۴ متفاوت از ترامپ پیشین به نظر می‌رسد.

دلیل تفاوت را باید در تقارن بازگشت ترامپ با درگیری مستقیم ایران- صهیونیسم جست؛ رویدادی که بر پیچیدگی و ابهام سیاست منطقه‌ای آمریکا به‌ویژه در برابر ایران افزوده است. سابقه عملکرد ترامپ در دولت اول و همچنین مواضع گفتاری- رفتاری او در دور دوم پیش از و حین مذاکرات دوجانبه با ایران که از آوریل ۲۰۲۵ آغاز شد، نشانه‌های راهبرد فشار حداکثری لایه‌بندی شده را که معطوف به مهار همه‌جانبه استراتژیک ایران است، بازتاب می‌دهند. در واقع، «راهبرد ایالات متحده علیه ایران لایه‌های متعددی دارد و اقتصاد تنها یکی از آن‌هاست» (Poghosyan, 2022: 24).

اولین لایه راهبرد فشار حداکثری معطوف به مهار توان هسته‌ای ایران است تا فوری‌ترین هدف که همانا ممانعت از ادعای دست‌یابی به سلاح هسته‌ای است، حاصل شود. هدف دیگر بین محدودسازی سطح و حجم غنی‌سازی اورانیوم در ایران تا انتقال آن به کشوری ثالث در نوسان است.

دومین لایه فشار حداکثری بر مهار توان تسلیحاتی به‌ویژه موشکی استوار است تا ظرفیت بازدارندگی منطقه‌ای ایران را از بین برده، مانع هم‌پایگی استراتژیک آن در برابر رژیم صهیونیستی شود.

¹ Balancing Policy

سومین لایه فشار حداکثری بر سیاست منطقه‌ای ایران وارد می‌شود تا «با نهاده‌سازی اتحاد منطقه‌ای ضدایرانی و نزدیک‌سازی اعراب به رهبری عربستان سعودی به اسرائیل» (Poghosyan, 2022: 25)، شبکه‌سازی استراتژیک ایران در آسیای غربی موسوم به محور مقاومت را ناکارآمد ساخته، از بین ببرد.

ترامپ راهبرد فشار حداکثری چندلایه معطوف به مهار همه‌جانبه ایران را با دو هدف دنبال می‌کند. هدف اول اساساً به متغیرهای سطح سیستمی منطقه‌ای مربوط می‌شود تا به منازعات و درگیری‌ها در آسیای غربی با محوریت ایران (مقاومت) - رژیم صهیونیستی پایان دهد. ترامپ برای مهار منطقه‌ای ایران به افزایش حمایت از رژیم صهیونیستی حتی در چارچوب ایده «صلح از طریق قدرت»^۱ نیز مبادرت می‌ورزد، زیرا به باور او تنها با مهار همه‌جانبه ایران که به تغییر استراتژیک رفتار آن می‌انجامد، حصول اهداف عادی‌سازی روابط، نظم‌سازی نوین منطقه‌ای و جانمایی تل‌آویو به‌عنوان مدیر امنیتی منطقه ممکن می‌گردد. در راستای این هدف، ترامپ راهبرد مداخله‌گزینی^۲ را در دستور کار نهاده و از سیاست خارجی تهاجمی‌تر (سیاستی که بیشتر نظامی محور و مداخله‌گر است) در مواجهه با منطقه غرب آسیا و پرونده هسته‌ای ایران به‌عنوان چالش‌های خاص بین‌المللی دفاع کرده است (Ghafarizadeh, 2025: 49).

هدف دوم به متغیرهای سطح سیستمی بین‌المللی بازمی‌گردد تا ایران از جبهه چین در موازنه رقابتی واشینگتن - پکن خارج شود؛ زیرا این دو کشور که به درجات متفاوت هدف سیاست‌های تحریمی آمریکا می‌باشند، به یکدیگر در کم‌اثرسازی تحریم‌ها یاری رسانده‌اند. تلاش ترامپ برای به صفر رساندن صادرات نفتی ایران از یک سو معطوف به فشار بر ایران از طریق محروم‌سازی آن از درآمدهای حاصله و از سوی دیگر معطوف به عدم دستیابی چین به خرید نفت از ایران است (Bouso, 2025). راهبرد ترامپ بر آن است که یا به‌وسیله توافق اصولی با ایران به این خواسته دست یابد و یا در غیر این صورت چه از طریق توافق تحمیلی و چه از طریق جنگ ایران را چنان مهار کند که فایده‌مندی‌اش برای چین از دست برود و از رادار راهبردی چین حذف شود. نشانه‌های تغییر سیاست آمریکا در برابر ایران را می‌توان در متغیرهای سطح واحد نیز پی گرفت. محافل نخبگی که ترامپ را احاطه کرده و مناصب سیاسی دولت او را اشغال کرده‌اند، در چارچوب

¹ Peace through Strength

² Selective Hawkishness

راهبرد فشار حداکثری لایه‌بندی شده عمدتاً ضدتوافق با ایران هستند. به‌عنوان مثال، مارکو رویو^۱؛ وزیر امور خارجه که به موضع‌گیری‌های سخت‌ضدایرانی و ضدچینی شناخته می‌شود، از مخالفان توافق با ایران بوده، چندبار به امکان اقدام نظامی علیه ایران اشاره کرده است. پیت هگست^۲؛ وزیر دفاع که از افزایش پشتیبانی مالی و تسلیحاتی از رژیم صهیونیستی در برابر ایران حمایت کرده، اظهار داشته «اگر تل‌آویو نبود، ایران امروز کشوری هسته‌ای بود». همچنین، مایک والتز؛ مشاور امنیت ملی با انتقاد از عدم حمایت تسلیحاتی کافی بایدن از این رژیم تأکید کرد که «باید دست اسرائیل را درمقابل ایران باز گذاشت و حمایت گسترده از آن به عمل آورد» (Pazzanese, 2024). مطابق این دیدگاه، حتی در صورت احیای برجام، هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که ایران اقدام به تغییر در رفتار سیاست خارجی منطقه‌ای و توسعه توانایی موشکی‌اش کند؛ بنابراین، راهبرد مهار حداکثری ایران از سوی آمریکا می‌باید ادامه یابد (Rhima, 2024: 233).

علاوه بر این طیف محافظه‌کاران که طرفدار راهبرد فشار حداکثری لایه‌بندی شده علیه ایران هستند، محافظه‌کارانی نیز هستند که «ضدمداخله‌گرایی» بوده و بر دکترین «اول آمریکا» تأکید می‌ورزند. آن‌ها به بیهودگی سیاست‌های تندروانه و تحریم‌ها در نتیجه تنوع اقتصادی ایران، پیشرفت‌های فناوری، برنامه هسته‌ای، موقعیت ژئوپلیتیکی، تداوم سیاست منطقه‌ای ایران و عدم حمایت سیاسی دیگر کشورها از تصمیم پیشین ترامپ برای خروج از برجام استناد می‌کنند (Otubu, 2024: 44). با وجود این، در شرایط موجود گروه اول که نزدیک‌ترین حلقه به دولت ترامپ هستند، دست برتر را در سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران دارد و تغییر سیاست منطقه‌ای ایران را به‌گونه‌ای که جنبه استراتژیک داشته و مانا باشد، در گروی محروم‌سازی ایران از توانمندی‌های نظامی (هسته‌ای و موشکی) می‌داند. در واقع، هدف اصلی مهار نهفته در راهبرد فشار حداکثری لایه‌بندی شده آن است که اراده ایران را تضعیف کرده، ابزارهای قدرت آن را خنثی سازد (Entessar and Afrasiabi, 2020: 6). چنین رهیافتی که نشانه‌های روشنی از درک واقع‌گرایانه متفاوت ترامپ از پویایی‌های قدرت در روابط بین‌الملل و باورمندی واقع‌گرایانه او به قدرت و اجبار در شکل‌دهی به نتایج بین‌المللی را بازتاب می‌دهد، از راهبردهای متعارف که بر ثبات و پیش‌بینی‌پذیری رفتار دولت تأکید دارند، فاصله می‌گیرد (Taim, 2024b: 19).

¹ Marco Rubio

² Pete Hegseth

نتیجه‌گیری

نشانه‌شناسی سیاست خارجی آمریکا به دنبال بازقدرت‌یابی ترامپ بر اساس متغیرها در دو سطح واحد و سیستم بر ترکیبی از تداوم و تغییر دلالت دارد. همان‌طور که واقع‌گرایی نوکلاسیک نشان می‌دهد، تعامل بین محدودیت‌های سیستمی بین‌المللی و تبدیل آن‌ها به سیاست در سطح ملی است که موضع آمریکا را توضیح می‌دهد. اگرچه ترامپ انسجام غرب را تضعیف می‌کند، اما در برابر تجدیدنظرطلبی روسیه و چین می‌ایستد؛ زیرا تغییر موازنه قدرت و افزایش قاطعیت این دو بازیگر «تجدیدنظرطلب»، موضع سخت‌گیرانه‌تر او را برانگیخته است. این باور منعکس‌کننده مفهوم محافظه‌کارانه «صلح از طریق قدرت» بوده، مستلزم مهار پکن و مسکو به دلیل واگرایی هنجارها و منافع است.

مطابق مهم‌ترین متغیرهای سطح واحد که شامل ویژگی‌های شخصیتی ترامپ همچون ملی‌گرایی، پوپولیسم، بیگان‌هراسی به‌اضافه خصیصه نهادی همراهی اکثریت کنگره و همچنین متغیرهای سطح سیستمی که اساساً معطوف به ضرورت مقابله با چین به‌منظور حفظ هژمونی جهانی آمریکاست، ترامپ استراتژی «اول آمریکا» و در نتیجه تغییر سیاست خارجی آمریکا را برگزیده است. مهم‌ترین نشانه‌های این تغییر در سه کانون اصلی درگیری در اروپا به‌واسطه جنگ اوکراین، در آسیای غربی به‌واسطه بحران هسته‌ای ایران و درگیری با رژیم صهیونیستی و در آسیا-پاسفیک به‌واسطه جدال عمدتاً اقتصادی با چین بازنمایی می‌شوند. ترامپ به تغییراتی در سیاست خارجی بر اساس راهبردهای «مسئولیت‌سپاری امنیتی به شرکاء و متحدان منطقه‌ای» در اروپا و آسیای غربی دست می‌زند تا تمرکز استراتژیک را بر «بازموازنه‌سازی» در آسیا-پاسفیک بنهد. این تغییرات به‌معنای نادیده‌انگاری یا کم‌اهمیت‌انگاری روندهای مداوم در سیاست خارجی آمریکا نیستند. به‌عنوان مثال، حمایت از صهیونیست‌ها یا تقابل با روسیه از جمله موضوعات ثابت سیاست خارجی آمریکا محسوب می‌شوند که صرف‌نظر از آن‌که چه کسی از چه حزبی بر مسند قدرت بنشیند، پابرجا خواهند بود. از سویی این بدان معنا نیست که رئیس‌جمهور محکوم جبر ساختاری بوده، برای تغییرات دست‌بسته باشد.

مدارای اولیه ترامپ در برابر روسیه، کاستن از تعهدات آمریکا نسبت به اروپایی‌ها به‌ویژه در ناتو و کاهش حمایت مالی و تسلیحاتی از اوکراین از نمونه تغییرات در روابط فرآتلانتیکی و اوراسیایی ترامپ است که می‌تواند به نتایج جدیدی منجر شود. ترامپ سیاست بسیار سخت‌گیرانه‌تری نسبت به چین اتخاذ کرده، نقطه تمرکز سیاست جدید در برابر پکن را بر اقتصاد و تجارت نهاده، از تحریم فراتر رفته و بر محدودیت‌های چین از طریق افزایش تعرفه‌های گمرکی و ممانعت از دسترسی به فناوری‌های بسیار پیشرفته پای می‌فشرد.

در کانون دیگر درگیری، مهار ایران در سه لایه هسته‌ای، موشکی و منطقه‌ای در دستورکار ترامپ قرار گرفته است. او تلاش می‌کوشد از طریق راهبرد «حداکثرسازی فشارهای لایه‌بندی شده» ایران را به گفتگو یا درگیری بکشاند و به یکی از این طرق به منازعه منطقه‌ای هرچه سریع‌تر پایان بخشد. از آنجا که برداشت ترامپ بر بی‌اعتمادی است، اراده مذاکره ایران را به وضعیت معماگونه و بحرانی آن نسبت می‌دهد که در صورت رفع مخاطره به الگوی رفتاری اولیه خود باز خواهد گشت. از این‌روست که او فشار حداکثری را در سه لایه به‌طور هم‌زمان برگزیده تا امکان احیاء توانمندی نظامی به‌ویژه در حوزه سلاح‌های هسته‌ای و موشکی را از ایران سلب کند. در واقع، این راهبرد ترکیبی از فشارهای سیاسی، نظامی و اقتصادی لایه‌لایه و مرحله‌به‌مرحله است تا تغییر استراتژیک رفتار تهران حاصل شده، از جنگ پرهزینه حتی در آینده جلوگیری به عمل آید. از آنجا که دلالت راهبردی سیاست چندلایه آمریکا علیه ایران «یا جنگ یا صلح» است، ایران نیز می‌باید به گونه‌ای متناظر سیاست خارجی خود را سطح‌بندی کند:

اول آن‌که در بستر بی‌ثبات و بحران‌زده در سطح منطقه به دیپلماسی ترمیمی روی آورد؛ چراکه یکی از لایه‌های راهبرد ترامپ مقابل ایران در منطقه تعریف شده است. عادی‌سازی روابط به‌مثابه صف‌بندی منطقه‌ای علیه ایران به‌شمار می‌آید و بستر مناسب آن تنش در روابط منطقه‌ای تهران است؛ بنابراین، راهبرد جبرانی آن است که ایران از طریق دیپلماسی ترمیمی به بازسازی روابط منطقه‌ای مبادرت ورزد تا امکان «سواری گرفتن» از شکاف‌های منطقه را از ترامپ سلب کند.

دوم آن‌که در شرایط مدیریت منازعه با آمریکا می‌باید در سطح بین‌المللی راهبرد خود به‌ویژه در برابر روسیه و چین را بر ملاحظه عدم قطعیت ناظر بر گذار بین‌المللی به گونه‌ای متوازن به پیش برد. منافع ایران در گروی آن است که مناسبات با این دو کشور را نه برمبنای «ضرورت استراتژیک»

به واسطه تقابل با آمریکا بلکه در قالب «انتخاب استراتژیک» به واسطه نظم متحول بین‌المللی صورت‌بندی کند. تمایزگذاری میان این دو مبنای سیاست‌گذاری، در عمل ایران را از دشوار معدودیت و محدودیت شرکای بین‌المللی می‌رهاند. خلاصه کلام آن که ترامپ سیاست خارجی آمریکا را به سوی مسئولیت‌سپاری امنیتی اروپا به اروپایی‌ها و مسئولیت‌سپاری امنیتی آسیای غربی به کشورهای منطقه به ویژه رژیم صهیونیستی سوق می‌دهد تا به هدف غایی که تمرکز آمریکا بر آسیا-پاسفیک و مهار چین از طریق استراتژی باز موازنه‌سازی است، بپردازد. پیش‌نیاز این راهبرد آن است که متحدان منطقه‌ای از توازن قدرت در مناطق پیش‌گفته حمایت کنند که به نوبه خود مستلزم حمایت مستمر آمریکا است.

Translated References to English

- Abdol Khani, M. (2025). Trump's Political Action Model in His Second Presidential Term and the Strategic Options of the Islamic Republic of Iran to Confront It. *Journal of American Strategic Studies*, 5(18), 153-186, doi: 10.47176/ASR.2025.1285. [in Persian]
- Baev, P.K. (2024). How is Trump's Reelection Likely to Affect US Foreign Policy? The Brookings Institution, Available At: <https://www.brookings.edu/articles/how-is-trumps-reelection-likely-to-affect-us-foreign-policy/> (Accessed on 20/2/2025)
- Baghri Dolatabadi, A. (2024). U.S. decline, China's rise, technology, soft power, economy, artificial intelligence. *Journal of American Strategic Studies*, 4(16), 69-105, doi: 10.47176/ASR.2025.1270. [in Persian]
- Bequelin, N. (2025). The Key to Understanding Trump's Chaotic Foreign Policy. *Foreign Policy*, 18/03, Available At: <https://foreignpolicy.com/2025/03/18/understanding-trump-chaotic-foreign-policy-us-democracy-autocracies/>
- Bolton, J. (2024). Ex-Trump adviser says former president 'hasn't got the brains' for Dictatorship. *The Guardian*, 30/03, Available At: <https://www.theguardian.com/us-news/2024/mar/30/john-bolton-donald-trump-dictatorship>
- Bouso, R. (2025). China trade spat undermines Trump's 'max pressure' Iran campaign. *Reuters*, 10/04, Available At: <https://www.reuters.com/world/china-trade-spat-undermines-trumps-max-pressure-iran-campaign-bouso-2025-04-10/>
- Brooks, S.G., Wohlforth, W.C. (2002). American Primacy in Perspective. *Foreign Affairs*, July/August, Available At: <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2002-07-01/american-primacy-perspective>
- Christensen, Thomas J., Jack Snyder. (1997). Progressive Research on Degenerate Alliances. *American political Science Review*, 91(4), 919-922, doi: 10.2307/2952174
- Da Vinha, L., Anthony, D. (2025). America as a Revisionist Power: Trump, "America First," and International Order, In: Edited By Adebowale Akande. *America in Crisis, Presidential Power, Populism, and the Global Struggle for Truth*, New York: Springer, doi: 10.1007/978-3-031-98627-7_18
- Deepak, Bali R. (2018). China's Global Rebalancing: Will It Reshape the International Political and Economic Order? In: Edited by Bali R. Deepak, *China's Global Rebalancing and the New Silk Road*, New York: Springer, doi: 10.1007/978-981-10-5972-8
- Desmuele, L. (2024). America's "China-First" grand strategy and the transatlantic bargain: revisiting the security–economics nexus. *International Politics*, 1-18, doi: 10.1057/s41311-024-00577-6
- Dombrowski, P. (2024). Trump, Project 2025 and American Grand Strategy. *Survival*, 66(6), 17-32, doi: 10.1080/00396338.2024.2432191
- Dorj, H. (2025). The Behavioral Pattern of Iran, Russia, and China in the Transition to a Multipolar Global Order. *Journal of American Strategic Studies*, 5(19), 70-107, doi: 10.47176/ASR.1292. [in Persian]
- Drezner, D.W. (2024). The End of American Exceptionalism; Trump's Reelection Will Redefine U.S. Power. *Foreign Affairs*, 12/11, Available At: <https://www.foreignaffairs.com/united-states/end-american-exceptionalism>
- Entessar, N., Kaveh L. A. (2020). *Trump and Iran: From Containment to Confrontation*. London: Lexington Books
- Evans, P. (2017). Behind Trump's Rhetoric of Economic Nationalism. *Global Dialogue*, 7(4), 11-13, Available At: <https://globaldialogue.isa-sociology.org/articles/behind-trumps-rhetoric-of-economic-nationalism>

- Ghafarizadeh, M. (2025). U.S. Foreign Policy During Donald Trump's Second Term: The Strategy of Peace Through Power. *World Politics*, 14(1), 35-65, doi: 10.22124/WP.2025.29331.3454. [in Persian]
- Groitzl, G. (2025). The good, the bad, and the ugly: What Donald Trump's return to the White House means for US strategic competition with Russia and China. *Zeitschrift für Politikwissenschaft*, 35, 75-82, doi: org/10.1007/s41358-025-00403-2
- Hsiao, R. (2023). Taiwan and South Korea Enhancing Their Engagement as Chinese Aggression Intensifies. *Global Taiwan Briefe*, 8(18), 1-14, Available At: <https://globaltaiwan.org/wp-content/uploads/2023/09/GTB-8.18-PDF-Final.pdf>
- Ilyas, M.D. (2024). America's Role in a Changing World: European Concerns over Trump's Re-Election. *Open Journal of Social Sciences*, 12(10), 511-536, doi: 10.4236/jss.2024.1210034
- Jasmin, I.A., Imran, H. (2025). Trump 2.0: redefining America's role in the global order. *Discover Global Society*, 3(140), 1-20, doi:10.1007/s44282-025-00281-7
- Karimi-Fard, H. (2025). Trumpism and Its Prospects: Intensification of the Liberal Democracy Identity Crisis and the Decline of Fundamental American Values During Donald Trump's Presidency. *Journal of American Strategic Studies*, 4(16), 11-34, doi: 10.47176/ASR.2025.1260. [in Persian]
- Katz, M.N. (2024). What difference will it make? Impact of a Harris or Trump presidency on American foreign policy. *EconPol Forum*, 25(5), 32-35, Available At: <https://www.econstor.eu/bitstream/10419/304351/1/1904920756.pdf>
- Klingebiel, S., Baumann, M.O. (2024). Trump 2.0 in times of political upheaval? Implications of a possible second presidency for international politics and Europe. *IDOS Policy Brief*, No. 24/2024, German Institute of Development and Sustainability (IDOS), 1-3, doi:10.23661/ipb24.2024
- Kraiev, O. (2023). Trump's Economic Struggle Against China as a Means of Hybrid Deterrence. *Bulletin of Lviv University: Series of Philosophical and Political Studies*, 49, 286-292, doi: 10.30970/PPS.2023.49.35
- Lighthizer, R. (2018). Statement on Section 301 Action, Office of the US Trade Representative. Available At: <https://ustr.gov/about-us/policy-offices/press-office/press-releases/2018/july/statement-us-trade-representative>.
- Lobell, S.E. (2009). Threat Assessment, The State, and Foreign Policy. In: Edited by Lobell, Steven E., [Norrin - M. Ripsman](#), and [Jeffrey W. Taliaferro](#). *Neoclassical Realism the State, and Foreign Policy*, Cambridge: Cambridge University Press, 42-74, doi: [10.1017/CBO9780511811869.002](https://doi.org/10.1017/CBO9780511811869.002)
- Locatelli, A., Andrea, C. (2025). Trump's Legacy and the Liberal International Order: Why Trump Failed to Institutionalise an Anti-global Agenda. *The International Spectator*, 58(1), 92-108, doi:10.1080/03932729.2022.2156226
- Löffmann, G., Amy S., Rubrick, B. (2023). The Trump Shock: Populism and Changing Narratives of US Foreign Policy, In: Edited by Giurlando, Philip' Daniel F. Wajner. *Populist Foreign Policy: Regional Perspectives of Populism in the International Scene*, London: Palgrave macmillan, 117-145, doi:10.1007/978-3-031-22773-8_5
- Mead, W.R. (2025). Ukraine Holds a Weak Hand. *Wall Street Journal*, 03/04, Available At: <https://www.wsj.com/opinion/ukraine-holds-a-weak-hand-foreign-policy-u-s-russia-war-5f2dcfd7>
- Nau, H.R. (2021). Trump and America's Foreign Policy Traditions, In: Edited by Renshon, Stanley A. and Peter Suedfeld. *The Trump Doctrine and the Emerging International System*, London: Palgrave macmillan

- Noori, A. (2023). Continuity and Change in Russia-U.S. Relations during Putin's Fourth Term, 2018-2024. *Politics Quarterly*, 53(3), 597-624, doi: 10.22059/JPQ.2024.362298.1008087. [in Persian]
- O'Brien, R.C. (2024). The Return of Peace Through Strength; Making the Case for Trump's Foreign Policy. *Foreign Affairs*, July/August, 24-38, Available At: <https://www.foreignaffairs.com/united-states/return-peace-strength-trump-obrien>
- Oates, S. (2024). Seeing Red: Trump, Putin, and Messages about Ukraine in the U.S. 2024 Election. Annual Meeting of the American Political Science Association Philadelphia, Pennsylvania, 1-25, doi.org/10.2139/ssrn.4940716
- Othman, R. (2024). Analyzing Trump's Foreign Policy Expectations, 1-12, doi: 10.2139/ssrn.5075540
- Otubu, Alex; Vincent Eseoghene Efebeh; Franklins A. Sanubi (2024). United States-Iran Conflict and Its Security Implications for Middle East. *Malikussaleh Social & Political Reviews*, 5(1), 44-50, doi:10.29103/mspr.v%vi%i.16528
- Pazzanese, C. (2024). Peter Baker and Susan Glasser predict push to end Ukraine war on Russia's terms, instability for NATO, Available At: <https://news.harvard.edu/gazette/story/2024/11/whats-ahead-for-u-s-foreign-policy-in-trump-2-0/>
- Poghosyan, B. (2022). U.S. Foreign Policy under President Trump: The Middle East, Eastern Mediterranean and Black Sea Regions. *Analytical Bulletin of Armenian and Regional Studies*, 14, 17-42, doi: 10.56673/18294502-22.14-17
- Rahimi, R. (2024). Analysis of the US containment strategy against the Islamic Republic of Iran: with emphasis on the Biden era. *Politics Quarterly*, 54(2), 233-253, doi: 10.22059/JPQ.2024.338979.1007927. [in Persian]
- Rajaie, H. (2025). The Foreign Policy of Trump's First Administration: The Republican Turnaway from Internationalism. *Journal of American Strategic Studies*, 4(16), 35-68, doi: 10.47176/ASR.2025.1275. [in Persian]
- Ripsman, Norrin M., Jeffrey, W., Taliaferro Steven, E., Lobell. (2009). Conclusion: The State of Neoclassical Realism", In: Edited by Lobell, Steven E.; [Norrin M. Ripsman](https://doi.org/10.1017/CBO9780511811869). *Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy*, Cambridge: Cambridge University Press, 280-299, doi: 10.1017/CBO9780511811869
- Rynhold, J. (2024). The Second Trump Administration: Foreign Policy, the Middle East, and Israel. *Israel Journal of Foreign Affairs*, 18(3), 295-309, doi: [10.1080/23739770.2024.2451481](https://doi.org/10.1080/23739770.2024.2451481)
- Sadler, B., Nicole, R. (2024). Bad US Policy Has Enabled the Current Chaos in the Middle East. *Heritage Foundation*, Available At: <https://www.heritage.org/sites/default/files/2024-05/BG3830.pdf>
- Salehi, M. (2021). Rethinking Trump's Foreign Policy in the Context of Economic Nationalism. *Politics Quarterly*, 51(3), 737-762, doi: 10.22059/JPQ.2021.312090.1007688. [in Persian]
- Schortgen, F. (2024). U.S. Foreign Policy in the Trump Administration: The Unmooring of America's Global Leadership Role? In: Edited by Grossman; Michael Francis Schortgen; Ronald Eric Matthews Jr.; David B. Cohen. *The Legacy of the Trump Administration; A Disruptive Presidency*, London: Palgrave macmillan
- Shweller, R.L. (2012). *Unanswered Threats: Political Constraints on the Balance of Power*. Princeton: Princeton University Press, Available At: <http://www.e-ir.info/2012/19/review-unanswered-threats/>
- Singer, J.D. (1961). The Level-of-Analysis Problem in International Relations. *World Politics*, 14(1), 77-92, doi: [10.2307/2009557](https://doi.org/10.2307/2009557)

- SIPRI. (2020). Military expenditure by country as percentage of gross domestic product (1988-2019). SIPRI, Available At: <https://www.sipri.org/sites/default/files/Data%20for%20all%20countries%20from%201988%E2%80%932019%20as%20a%20share%20of%20GDP.pdf>
- Steinmo, S., Kathleen, T., Frank, L. (1992). Structuring Politics: Historical Institutionalism in Comparative Analysis, New York: Cambridge University Press, Available At: <https://assets.cambridge.org/9780521417808/sample/9780521417808ws.pdf>
- Sun, J., Hanzhi, Y. (2025). The trumpist rationale of global governance in postneoliberal competitive global order. *Global Public Policy and Governance*, 5, 316-328, (doi: [10.1007/s43508-025-00132-w](https://doi.org/10.1007/s43508-025-00132-w))
- Taim, A. (2024a). Deciphering Consistency and Coherence in US Foreign Policy: North Korea under Trump and Biden. *Journal of International Relations*, 4(3), 35-56, doi: [10.47604/jir.2819](https://doi.org/10.47604/jir.2819)
- Taim, A. (2024b). The Impact of Realism on U.S. Foreign Policy during the Trump Presidency. *Journal of International Relations*, 4(2), 14-29, doi: [10.47604/jir.2552](https://doi.org/10.47604/jir.2552)
- Taliaferro, J.W. (2009a). Neoclassical Realism and resource Extraction: State Building for Future War, In: Edited by Steven E. Lobell, Norrin M. Ripsman, and Jeffrey W. Taliaferro. *Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy*, Cambridge: Cambridge University Press, 194 – 226
- Taliaferro, J.W. (2009b). Strategy of Innocence or Calculated Provocation? Neoclassical Realism and the Roosevelt Administration's Road to World War II, 1938-41. APSA 2009 Toronto Meeting Paper, Available At: <http://ssrn.com/abstract=141527>.
- Taspinar, O. (2024). Reviving Jacksonian Realism: Trump's Foreign Policy in Potential Second Term. Emirates Policy Center, Available At: <https://www.epc.ae/en/details/featured/reviving-jacksonian-realism-trump-s-foreign-policy-in-potential-second-term>
- Tokatlian, J.G. (2024). Donald Trump and the Return of the Monroe Doctrine. *Americas Quarterly*, 4/09, Available At: <https://americasquarterly.org/article/donald-trump-and-the-return-of-the-monroe-doctrine/>
- Walt, S.M. (2025). What I Got Wrong About Trump's Second Term. *Foreign Policy*, 10/03, Available At: https://foreignpolicy.com/2025/03/10/walt-got-wrong-trump-second-term/?tpcc=recirc_latest062921
- Waltz, K.N. (1959). *Man, the state, and war : a theoretical analysis*. Columbia: Columbia University Press.
- Waterhouse, B.C. (2024). *Donald Trump: Campaign and Elections*. Miller Center, Available At: <https://millercenter.org/president/trump/campaigns-and-elections>.